شهر فرنگ

وضعیت خوب است

سحر طلوعی

■ تلویزیون بعد از مدت‌ها برگ برنده رو کرده است؛ وضعیت سفید؛ برگ برنده‌ای که البته خیلی بی‌عیب و نقص هم نیست. مثلا معلوم نیست چرا ابروی یکی از بازیگران زن مجموعه (سیما)، بعد از گذشت بیش از ۱۰ روز زندگی در بیغوله‌ای در حاشیه باغ مادری و در آن وضعیت سخت، فرقی با روز اول اقامت نکرده است. شکل و شمایل فراز، دیگر بازیگر این مجموعه بعد از استقرار در خانه «مامانی»، با شلوار جین راسته‌ای و آن کمربند مد امروزش شباهتی با جوانان قشر مرفه دهه ۶۰ ندارد. فراموش نکنیم کمربندهای قلاب فلزی از ویژگی‌های دهه ۶۰ بود و جین (شلوار لی)پوش‌ها هم معمولا از کمربندهای پارچه‌ای خاص همان شلوارها استفاده می‌کردند و... با همه این بی‌دقتی‌ها و سهل‌انگاری‌های مرسوم در سنت سریال‌سازی و حتی سینمای ایران، باز هم وضعیت سفید برگ برنده‌ای است.

الگوهای دستمالی‌شده برای ارسال پیام‌های اخلاقی تکراری و بی‌اثر در وضعیت سفید جایی ندارد. احمد (سیدجواد هاشمی) همان شخصیتی است که می‌توانست وضعیت سفید را از موقعیت باورپذیر و دلنشین فعلی‌اش به ورطه تکرار و همان الگوهای دستمالی‌شده برای ارسال پیام‌های اخلاقی بکشاند. احمد در این مجموعه رزمنده است. تا اینجایش سیدجواد هاشمی همان تیپ تکراری و همیشگی است، اما کارگردان و نویسنده برای آنکه از پیش آمدن موقعیت‌های تکراری احتمالی جلوگیری کرده باشند، از او تنها به‌عنوان نماد استفاده می‌کنند؛ نماد رزمنده بودن. همین کافی است. احمد برای پیش بردن داستان مسوولیت بزرگی به دوش نمی‌گیرد، خیلی وارد ماجراهای

خانواده بزرگ گلکار نمی‌شود و بیشتر اوقاتش را در جبهه و دور از لنز دوربین مجموعه می‌گذراند. ما در این سال‌ها به وفور تیپ‌هایی نظیر احمد در مجموعه‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی دیده‌ایم. تکرار همان الگوها وضعیت سفید را از موقعیت فعلی‌اش دور می‌کرد. چه خوب که نویسنده جلوگیری کرده است. از این نمونه ساده که بگذریم، همین که کارگردان و نویسنده تلاش نمی‌کنند مرفه و پولدار بودن را ناروا نشان دهند، جای سپاس دارد. کارگردان و نویسنده وضعیت سفید با مرفهان سر دشمنی ندارند و اتفاقا خانه اعیانی و لوکس خواهر بزرگ خانواده گلکار را به‌عنوان محلی برای آشتی‌کنان و رسیدن به آرامشی نسبی انتخاب کرده‌اند. انتخاب غافلگیرکننده‌ای است. اعتراف می‌کنم به عنوان مخاطب انتظار نداشته‌ام نقطه آرامش این همه جنجال، خانه احترام باشد. خانواده بزرگ و البته پرمشغله و پرحاشیه گلکار در خانه مدرن و بالاشهری خواهر بزرگ دور هم جمع می‌شوند. فرآیند خروج از بحران بیژن در این خانه

شیک، با فرآیند خروج از بحران مشابه در بسیاری از مجموعه‌های دیگر متفاوت است. حالا که همه چیز خوب است و خانواده دور هم جمع شده، ناگهان خواهرها و برادرها هیجان‌زده نمی‌شوند و برای تهیه پول پا پیش نمی‌گذارند. آنها بیژن را می‌شناسند. او از آن دست آدم‌هایی است که در زندگی‌اش دسته‌گل زیاد به آب می‌دهد. یکی از خواهرزاده‌ها که شاید در آینده‌ای نزدیک داماد بیژن شود، پول مورد نظر دایی را جور می‌کند.

مدت‌هاست تلویزیون سعی می‌کند پیام‌های اخلاقی‌اش را از خانه دردمندان و طبقه فقیر جامعه برای مخاطبانش ارسال کند. گویی هر آنچه خوبی است، از بی‌پولی و نداری است و هرجا پول وجود دارد، انسانیت از آنجا رخت بربسته است. تلویزیون در این سال‌ها سعی کرده پس پرده عدالت‌جویی با برنامه‌های مختلف فقر را، فضیلت و غنا را مایه فساد نشان دهد؛ همان الگوهای ازمدافتاده و رنگ‌ورورفته همیشگی. فقط کافی است مجموعه «دارا و ندار» دهنمکی را در ذهن‌تان مرور کنید. «ستایش» نمونه‌ای دیگر از این دست نسخه پیچیدن‌های نخ‌نمای تلویزیون است. «وضعیت سفید» برای خروج از این وضعیت ملال‌آور و کسالت‌بار خوب است. وضعیت سفید روزنه تنفس این روزهای تلویزیون است. مخاطب با این مجموعه هرشبی خاطراتی را مرور می‌کند که پیش از این، آنها را زیر بار شعارهای احساسی و کمتر واقع‌گرا فراموش کرده بود.

نگاهی به مجموعه تلویزیونی «از یاد رفته»

قصه‌ای تکراری و شعارهایی که از یاد می‌روند

سهام‌الدین بورقانی

چرخش دوربین فیلمسازهای تلویزیون به سمت مناطق روستایی و به تصویر کشیدن مناظر و طبیعت زیبا از یک سو و نشان دادن چالش‌هایی که فرد روستایی در رفت‌وآمد به شهر برایش پیش می‌آید، از سوی دیگر می‌تواند ظرفیت خوبی در اختیار نویسنده‌ها و کارگردان‌ها قرار دهد تا مجموعه‌های تلویزیونی خوبی ساخته شوند؛ اما اگر کارگردان نداند که در نهایت به دنبال چیست قطعا با اثر خوبی مواجه نخواهیم بود. این شب‌ها مجموعه تلویزیونی «از یاد رفته» از شبکه اول سیما به کارگردانی فریدون حسن‌پور در حال پخش است که ویژگی‌های مثبت اندکی دارد و اگر معدود قاب‌بندی‌های خوب و زیبایی‌های طبیعت در آن نبود، کمترین جاذبه‌ای برای مخاطب نمی‌داشت.

داستان فیلم در مورد زندگی پرفراز و نشیب مرتضی با بازی عمار آقایی در جوانی و محمدرضا فروتن در میانسالی است که در یکی از روستاهای شمال کشور به دنیا آمده و عاشق دختری به نام گلرخ می‌شود. خانواده‌های این دو به لحاظ طبقاتی شباهت چندانی به هم ندارند، اما در نهایت گلرخ با وجود مخالفت‌های پدرش با مرتضی ازدواج می‌کند و ارتباط میان پدر و دختر هم قطع می‌شود. گلرخ زنی فداکار است و همسرش را تشویق به درس خواندن می‌کند؛ مرتضی هم پشتکار خوبی دارد و تصمیم قاطعانه‌ای برای درس خواندن می‌گیرد. او شب‌ها در مزرعه کار می‌کند و درس می‌خواند و در رشته پزشکی قبول می‌شود و به تهران می‌رود. تا اینجای کار با قصه‌ای خطی روبه‌روییم که البته تازگی چندانی هم ندارد و تکرار بسیاری از کلیشه‌هایی است که به وفور در صداوسیما یافت می‌شود.

اما از اینجا به بعد علاوه بر اینکه حجم همین کلیشه‌ها به شکلی مضاعف در مجموعه دیده می‌شوند، روایت داستان هم از الگویی منطقی پیروی نمی‌کند. در واقع عناصر داستانی در وضعیت کاملا بی‌منطق به سر می‌برند و در هر قسمت حوادثی اتفاق می‌افتد که به شیوه‌های دم‌دستی کنار هم چیده شده‌اند. وقتی هدف فیلمی ترسیم و آسیب‌شناسی مناسبات در حال تغییر انسان‌ها و تحولات درونی آنهاست، طبیعتا باید بیش از همه روی این مناسبات و دگرگونی‌شان مداقه کند تا در خط سیر داستانی آشفتگی دیده نشود و درونیات آدم‌ها وضوح بیشتری داشته باشد. مصادیق و نمونه‌های این مساله را به راحتی می‌توان در «از یادرفته» دید. اولین نمونه آن را می‌توان در قسمت‌های اول مجموعه دید که مرتضی تازه به تهران می‌آید؛ رفقایی تازه پیدا می‌کند که مازیار یکی از آنهاست. او به مینا با بازی بهنوش بختیاری که همکلاسی‌اش است، علاقه‌مند می‌شود. پدر مازیار پیتزافروشی دارد و اتفاقا خانواده او هم با خانواده مینا به کلی متفاوت است و به طبقه‌ای دیگر تعلق دارد.

یکی از نکات منفی این است که به فراز و فرود رابطه این دو و چگونگی علاقه‌مند شدن‌شان به همدیگر پرداخته نمی‌شود و اصلا معلوم نمی‌شود با توجه به شرایطی که مازیار و مینا دارند، چطور ازدواج به این راحتی صورت می‌گیرد. مینا سرسختانه به دنبال آن است که برای دیدن مادرش و ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر کند و مازیار هم از آن دست مردانی است که نگاهی کاملا قدیمی و سنتی دارد و می‌خواهد همسرش را آدم کند! خب دو نفری که چنین ویژگی‌های شخصیتی بارزی دارند، چگونه ازدواج‌شان بی‌هیچ حرف و حدیثی شکل می‌گیرد؟ در لایه‌های فیلم توضیحی مستتر نیست و گویی کارگردان تعجیل داشته که صرفا برخی فصول را سرهم‌بندی کند و داستانی تکه‌پاره و فاقد منطق روایی را به جلو ببرد.

از طرف دیگر با وجود اینکه مدت خیلی زیادی از ازدواج مازیار و مینا نگذشته، چالش‌هایشان آغاز می‌شود و باز هم بدون کمترین پرداختی ناگهان آنها را در حال امضای اسناد برای جدا شدن می‌بینیم! جالب‌تر از همه اینکه مازیار بعد از جدا شدن، در راه خانه تصادف می‌کند و می‌میرد. چرا این همه «اتفاق» باید به غیرقابل‌باورترین شکل ممکن در سریال رخ دهد که صدای هر تماشاگری را درآورد؟ حجم اتفاقات بی‌منطق و بیجایی که در «از یادرفته» می‌افتند، آنقدر زیاد است که کمترین همذات‌پنداری‌ای با آنها نمی‌توان کرد. اگر مازیار بعد از جدا شدن از همسرش تصادف نمی‌کرد و نمی‌مرد چه خللی به روند قصه وارد می‌شد؟ مشکل را باید در آنجا جست‌وجو کرد که فیلمساز در دام شعارزدگی می‌افتد و می‌کوشد به پیش پاافتاده‌ترین شکل ممکن، به دنبال هر اتفاق، پیام اخلاقی صادر کند؛ آن هم پیامی که آنقدر رو و سطحی مطرح می‌شود که هر مخاطبی را دلزده و مأیوس می‌کند؛ اینکه هر کار بدی در دنیا انجام دهی سزایش را به سرعت می‌بینی. اگر به همسرت ظلم کنی کشته می‌شوی و دلی را بشکنی فلج می‌شوی و... .

کارگردان حتی در روند داستانی‌ای که خود روایت می‌کند، گرفتار تناقض‌های جدی می‌شود و نتیجه این می‌شود که شخصیت‌پردازی‌ها به شدت ضعیف باشند و باورکردن‌شان دشوار. مرتضی کسی است که سختی‌های بسیاری متحمل شده و با تلاش و کار فراوان در روستا توانسته درس بخواند و در رشته سخت پزشکی قبول شود. با وجود این، زندگی‌اش را دوست دارد و عاشقانه همسرش را می‌ستاید و طاقت کوچک‌ترین کنایه را از سوی دوستش ندارد؛ اما ناگهان و به سرعت دچار دگرگونی و تحولات شگرفی می‌شود.

اینکه چرا فضای مدرن زندگی شهری این همه پتانسیل دارد تا شخصی با این ویژگی‌های مثبت را یک‌شبه از این رو به آن رو کند، پرسشی است که به طور جدی در مورد فیلم وجود دارد و پاسخی هم البته برایش نیست. واقعیت این است که تغییر الگوهای ارزشی در روزگار ما به هر حال وجود دارد، اما این تغییر بالاخره روندی دارد و فرازو نشیبی. چنین روندی همان طور که گفته شد، ظرفیت‌های دراماتیک خوبی هم دارد تا در قالب فیلم سینمایی یا سریال تلویزیونی نمایش داده شود اما اینکه نگاهی شتابزده و بی‌دقت به مساله داشته باشیم و شعار بدهیم که تغییر بد است و اگر تغییر کنی بد می‌بینی و... ساده‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد.

وقتی به شخصیت‌های مجموعه «از یادرفته» نگاه می‌کنیم، انگار نویسنده و کارگردان برچسب‌هایی روی پیشانی آنها چسبانده‌اند که مشخصات و ویژگی‌هایشان روی آنها حک شده است. ویژگی‌هایی هم که برای آنها انتخاب شده، آن طور که کارگردان مطرح کرده، از مهم‌ترین مشکلات فعلی برخی نخبگان جامعه ماست. مینا به شکل اغراق‌آمیزی رستگار شدن را در مهاجرت از ایران می‌داند و به هر دری می‌زند تا دیگران پله ترقی او شوند و او را به آرزوهایش برسانند. مرتضی دیگر شخصیت محوری مجموعه هم دست‌کمی از مینا ندارد و به شکل ناباورانه‌ای بد و منفی است و اصالت‌هایش را فراموش کرده است. بعد از ورود به دانشگاه به سرعت تغییر ماهیت داده و علاقه‌اش را نسبت به همسرش از دست داده. همه صفات مثبت او طی چند سال درس خواندن در دانشگاه و زندگی در شهر از دست رفته‌اند و بعد از آن هم در اقدامی محیرالعقول (!) همسرش را طلاق می‌دهد و با مینا ازدواج می‌کند. تکلیف پدر مینا و همسرش هم اصولا در فیلم مشخص نیست. به نظر می‌آید اگر آنها در داستان وجود نمی‌داشتند هم اتفاقی نمی‌افتاد؛ چراکه کارکردی ندارند و فقط آنها در زمان ازدواج و طلاق، بدون داشتن دیالوگ و حضوری موثر دیده می‌شوند.

در نهایت در مورد «از یادرفته» باید گفت که به دلیل اغراق‌های زیاد، قصه تکراری و شخصیت‌هایی که سیر و سلوک‌شان به دقت و به درستی به تصویر کشیده نشده، موفقیتی نداشته است و حرف و پیام خود را به شکل بیش از حد ساده و مستقیم با مخاطب در میان می‌گذارد. تغییر موقعیت‌هایی که برای شخصیت‌ها پیش می‌آید، می‌توانست همراه با نگاهی جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه باشد، نه اینکه صرفا سنت در مقابل مدرنیسم قرار بگیرد و بحث‌های تکراری در مورد حفظ اصالت مطرح شوند. «از یادرفته» نگاه عمیقی به مسایل ندارد و دیدگاه انتقادی ویژه‌ای هم طرح نمی‌کند؛ تجربه‌ای تکراری که در روایت قصه هم از مشکلات زیادی رنج می‌برد و پیرنگ محکمی ندارد. نه تعلیقی در کار است و نه گره و نقطه اوج و بحرانی که مخاطب را جذب کند.

نقدی بر «ستایش»

از انکار تا اغراق

امیر فرض‌اللهی

۱- ستایش، اثری که دو ماه پیش خجالت می‌کشیدند نام فیلمنامه‌نویس آن را بر تیتراژ این سریال بنویسند و نویسنده آن، گروه نویسندگان بود، به یک‌باره بعد از تشویق توسط یکی از مراجع دینی و در پی آن تمجید پراغراق رییس تلویزیون از آن، از اثری معمولی تبدیل به اثری جاوید شد. بدون آنکه دلیل انکار ابتدایی و تشویق ناگهانی بیان شود و نمود عینی داشته باشد؛ انکاری که بی‌دلیل بود و تشویقی که کاملا اغراق‌شده.

۲- شاید نام سعید مطلبی و عقبه‌اش در فیلمفارسی‌های قبل از انقلاب دلیل انکار ابتدایی بود و کم‌توجهی به این سریال. اما پخش هفتگی این سریال از آنجا که یکسری از شاخص‌های نگارش در آن رعایت شده بود، به مرور مخاطب تلویزیون را جذب خود کرد؛ شاخص‌هایی که البته در پس آن نقاط ضعف هم نهفته است. به نیکی واقفیم که بزرگ‌ترین نقطه مثبت «ستایش» شخصیت‌پردازی این سریال است که هر کس در آن قانون، ادبیات و اخلاق خود را دارد و تضاد این اشخاص در زندگی موجب شکل‌گرفتن قصه شده است. اما مشکلات فیلمنامه این سریال از اینجا آغاز می‌شود که گره‌افکنی‌هایش بیش از حد به عنصر اتفاق وابسته است و بر این مبنا در هر قسمت سعی دارد مخاطب خود را به نوعی غافلگیر کند تا او نتواند ادامه سریال را براساس کدهایی که خود در اختیار او گذاشته است، پیش‌بینی کند.

اتفاق‌هایی که ناهمگون می‌نماید در بسیاری از اوقات شمایل جمع کردن قصه را در ذهن مخاطب ترسیم می‌کند و در بسیاری از اوقات فراتر از باورپذیری مخاطب می‌رود و هضم این قصه را نزد مخاطب دچار مشکل می‌کند. اما از آنجا که این فیلمنامه‌نویس پرتجربه درآوردن شخصیت را به خوبی بلد است جبران این نقیصه در قصه را فراهم می‌کند (به‌خصوص برای مخاطب عام و او می‌تواند از کنار این سهل‌انگاری عبور کند).

۳- دلیل دیگر موفقیت نسبی این سریال موضوعی است که مطرح می‌کند و گیرایی خاصی در زندگی مردم و در رابطه‌های زناشویی ایرانی دارد. موضوع اختلاف خانواده پسر و دختر با زوج، عاقبت آنها و سرنوشت بچه‌ها پس از به هم خوردن شکل طبیعی زندگی یک زوج جوان موضوعی است که همواره به سبب روحیات خاص ما ایرانی‌ها موضوع حساس در زندگی روزمره‌مان است و ذات این قصه فی‌النفسه برای مخاطب جذاب است.

۴- نکته دیگر آنکه ردپای کارگردان‌های مختلفی در تولید این سریال مشاهده می‌شود و میراث آنها در انتخاب بازیگران میراث چندان نامطلوبی هم برای سعید سلطانی نبوده. بازیگر نقش ستایش به خوبی از پس بازی این نقش برآمده و با این بازی، بازی در نقش‌هایی اینچنینی را در آینده کاری خود تضمین کرده است. داریوش ارجمند مثل همیشه اغراق‌شده بازی می‌کند اما نقشش به آن اغراق می‌آید و توجیه دارد. محمود عزیزی و سایرین نیز کمابیش تلاش خوبی برای درآمدن این مجموعه انجام داده‌اند. در مجموع حالا که قسمت دوم این مجموعه به نویسنده سفارش داده شده آن هم در ۵۰ قسمت بهتر است سعید مطلبی با حوصله وافی و کافی گره‌افکنی‌های خود را به روش قابل‌باور طراحی کند و بنویسد تا این نقیصه بزرگ در سری دوم این سریال مرتفع شود.

جعبه جادو

پشت کوه بلند
به یاد روزی روزگاری و مراد بیگ

■ مجموعه تلویزیونی «پشت کوه‌های بلند» با عنوان قبلی «اوسنه پادشاهی» به کارگردانی امرالله احمدجو و تهیه‌کنندگی رضا جودی که در مرحله فنی است، قرار است اشاره مستقیمی به سریال «روزی روزگاری» کند و به این واسطه از مرحوم خسرو شکیبایی و ژاله علو یادی شده باشد. مهتاج نجومی نقش خاله را که علو در «روزی‌روزگاری» ایفا کرده بود برعهده دارد و علیرضا شجاع نوری نقش خسرو شکیبایی را ایفا کرده است. «پشت کوه‌های بلند» در ۵۰ قسمت ۴۰ دقیقه‌ای به سفارش گروه فیلم و سریال شبکه سوم سیما تولید می‌شود و محمود پاک‌نیت، محمد فیلی، آتش تقی‌پور، پرویز بزرگی، حسن اکلیلی، فریدون سورانی، بهروز مسروری، مهوش صبرکن و... از جمله بازیگران آن هستند. حسام بیگ با نام جدید سامشا اکنون پادشاه شده و برای خوشگذرانی به سمت اصفهان می‌آید. کاروان او را همسرش ملک خاتون و دو فرزندش ولیعهد و شادخترو، تلخک دربار قشون‌سالار، میر غضب و ریز و درشت درباریان، جارچی‌ها، دسته موزیک، آشپزخانه دربار و... همراهی می‌کنند؛ تا اینکه...

«تا ثریا» از ۱۶ آذر

■ مجموعه تلویزیونی «تا ثریا» به کارگردانی سیروس مقدم از ۱۶ آذر از شبکه اول سیما پخش می‌شود. این مجموعه تلویزیونی از شبکه اول سیما بعد از عاشورای حسینی به روی آنتن می‌رود. «تا ثریا» روایتگر قصه زنی است میانسال که در کشاکش زندگی، موفقیت‌ها و شکست‌هایی را متحمل شده که حاصل آن در ۳۰ قسمت به سفارش گروه فیلم و سریال شبکه اول سیما تولید شده است. آزیتا حاجیان، همایون ارشادی، مهران احمدی، هومن سیدی، لیندا کیانی، الناز حبیبی، حسین مهری، ارسلان قاسمی در این مجموعه بازی می‌کنند.

جدول ۱۳۷۲

افقی:
۱- دومین دوره شاهنامه- کشور اروپایی ۲- شهر صنعتی آلمان- میهمان ناخوانده- چو حل گشت آسان شود ۳- عضو مشترک ماشین و انسان- مرغ خانگی- خزنده خوش خط و خال ۴- شاهد- شبه جزیره اروپا- هنوز لاتین ۵- بزرگی- قلب شاعران- کتاب مشهور گوته ۶- بصیر- دوال چرمی- دهن دره ۷- حرف پیروزی- چاشنی اصلی غذا- وحشت‌انگیز ۸- یک دهم- ضد شر- بهشت- ریسمان ۹- شوروغوغا- بخشنده- چوبی نوک تیز برای راندن حیوان ۱۰- بن بست بدن- والده- سایبان چشم ۱۱- مخفف ناگهان- محصول آب و صابون- ادامه‌دهنده ۱۲- نفس- مجبور شده- ماه نو ۱۳- ذره باردار- روشندل- واژگون ۱۴- باشگاه- میوه گس- سپری شد ۱۵- شبه جزیره آسیایی- سرباز یا سپاهی که دارای نیزه باشد

عمودی:
۱ -آسمان آبی- اتحادیه کارگری ۲- قوم آتیلا- هیات آن در مجلس هم هست- نشاسته ۳- شهر چهارمحال بختیاری- چشم پزشک معروف- نغمه ۴- از سرداران نامی افراسیاب- کلام درویش- یار مت کارتونی ۵- یازده- گوشت آذری- ترسناک- ضمیر اشاره ۶- نصف آجر- محل روضه خوانی- در هم داخل شدن ۷- چروک پوست- زیر خاک پنهان کردن- ایتالیای قدیم- هوای بارانی ۸- با هم سخن گفتن- از پرنده‌ها ۹- برادر مادر- همراه مرج- ساز پوستی- محصول خبازی ۱۰- توبه کردن- روشن‌تر- ستاره دنباله‌دار ۱۱- جنس قوی‌تر- مرکز اتم- صابون خیاطی- صدای زنبور ۱۲- تکرار یک حرف- پول چین- سردار خسروپرویز ۱۳- عمومی‌تر- پدال دوچرخه- هلی‌کوپتر ۱۴- تیراندازی- غذای بسته‌بندی شده- به‌جاآوردن عهدوپیمان ۱۵- نام سابق تونس- فیلم مستند

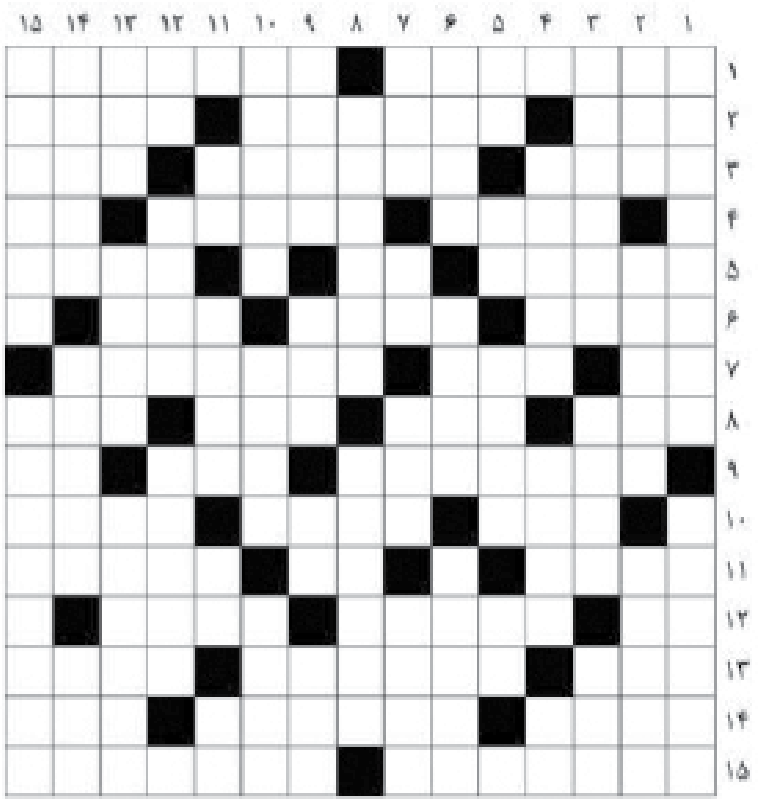

حل جدول ۱۳۷۱

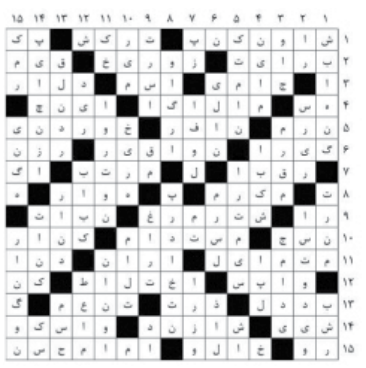

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۳۷۵

۸		۳		۴		۷	۱	
۱	۵	۹	۳		۷			
	۴	۷	۲	۹		۸		
۲		۴			۸	۱		۳
	۸		۴			۵		۶
۳				۱	۶	۴	۲	
	۹	۲	۸			۳		
	۱	۶	۵					۷
				۷	۹	۶		

حل سودوکو ۳۷۴

۷	۸	۲	۴	۵	۹	۳	۱	۶
۶	۳	۵	۲	۷	۱	۹	۴	۸
۱	۹	۴	۳	۸	۶	۵	۷	۲
۲	۵	۷	۸	۱	۴	۶	۳	۹
۹	۶	۳	۵	۲	۷	۱	۸	۴
۸	۴	۱	۶	۹	۳	۷	۲	۵
۵	۲	۶	۱	۳	۸	۴	۹	۷
۴	۱	۹	۷	۶	۲	۸	۵	۳
۳	۷	۸	۹	۴	۵	۲	۶	۱

سودوکوسخت ۲۵

	۸		۱		۳			
۹			۷	۴			۶	
۳	۱				۲		۷	
				۶	۵			۹
	۶		۹					
		۸	۲	۱				
۸	۵	۲	۴					
	۷	۹					۴	
	۳			۲				۷
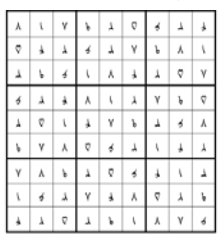
حل سودوکوسخت